

زنان افغانستان درسراشيب تاريخ

۱۹۱۹-۲۰۰۱

از شاه امان الله تا طالبان

در شرايطی که کشور ما هنوز دستخوش جنگ و ناامنی است و زنان در وضعیت بسیار نامساعدی بسر می برند جامعه روشنفکری افغانستان نیاز دارد که بار دیگر تاریخ خود را مورد بازبینی قرار دهد، چرا که بسیاری از مسائل حال ریشه در گذشته دارد. بعلاوه مردمی که تاریخ خود را ندانند آن را تکرار خواهند کرد. هدف از این نوشته بررسی وضعیت زنان در دوره های تاریخی مشخصی است. مسلماً در این دورانها مسائل بیشمار دیگری هستند که باید مورد بررسی دوباره قرار گیرند.

هنگامیکه شاه امان الله در ۱۹۱۹ زمام امور را بدست گرفت جامعه آنوقت افغانستان، اساساً همان جامعه ای بود که احمدشاه ابدالی آنرا در سال ۱۷۴۷ بنیان گذاری کرده بود. جامعه ای که در آن هنوز هم مناسبات قبایلی و خانجانی برقرار بوده و توسط سران قبایل، خنان، ملاکان و روحانیون اداره می شد. قبایل مرکب بودند از اقوام مختلفه، با زبان های جداگانه، و دین اسلام با دو مذهب شیعه و سنی زیربنای فرهنگی و حلقه ارتباط بین آنان و دولت مرکزی را تشکیل میداد. [مناسفانه چنین مناسباتی امروز نیز در کشور ما موجود است] با وجود آنکه مدت بیشتر از یک و نیم قرن از عصر احمدشاه ابدالی تا عصر شاه امان الله می گذشت و تحولات زیادی در این فاصله در *ماحول افغانستان رخ داده بود اما تاثیر آن در داخل کشور بکلی نامحسوس بود زیرا جنگ و کشمکش های داخلی ناشی از برادرکشی بین شاهان برای بدست آوردن قدرت و سلطنت از یک جانب، مداخلات نیروهای استعماری برتانیه و روس از جانب دیگر، کشور را در حال تجرید و انزوا نگه داشته بود که این مانع بزرگی را در برابر هرگونه تغییر و تحول تشکیل می داد.

شاهان جاه طلب و بی کفایت که نتوانسته بودند جلوی خودمختاری سران قبایل، خانان و روحانیون را گرفته و با تامین وحدت ملی در بین اقوام و قبایل مختلفه زمینه آرامش و رفاه مردم را فراهم سازند، از پشتیبانی و تقویت همه گانی برخوردار نبودند. شاهان چون برای بقا و استحکام خود به نیروی نظامی و پول ضرورت داشتند، که نمی توانستند این نیاز را از منابع داخل کشور برآورده سازند، بنابراین خواستار حمایت و کمک از انگلیس شدند که با این عمل خود افغانستان را میدان تاخت و تاز نیرو های انگلیس ساخته و این عمل باعث دخالت مستقیم انگلیس در امور کشور گردیده و منجر به سه بار جنگ بین مردم افغانستان و انگلیس شد. شاهان قبل از شاه امان اله نه تنها موفق نشده بودند تا به مناسبات قبایلی و خانجانی خاتمه داده و از نفوذ روحانیون بکاهند، بلکه در راه انکشاف اقتصادی و علمی کشور نیز قدمی برداشتند.



عصر شاه امان الله ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹

آغاز نوین در زندگی اجتماعی زنان در افغانستان
زمانیکه شاه امان الله قدرت را بدست گرفت، دو هدف عمده داشت:
- حصول استقلال داخلی و خارجی افغانستان از انگلیس که آن را در ۱۹۲۱ بدست آورد و از طرف کشور های مهم جهان به رسمیت شناخته شد.
- تامین آزادی و دموکراسی، که می خواست بر خرابه های نظام کهنه قبایلی و خانجانی شالوده یک دولت قانونی و مدرن را پی ریزی کند.
بنابراین به یک سلسله اصلاحات در سیستم اداری، شئون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اقدام نمود و به اساس اصلاحات اداری در سال ۱۹۱۹ برای نخستین بار تشکیل کابینه را مرکب از صدراعظم و وزرا بنیان گذاری کرد که تا آنوقت در تاریخ کشور سابقه نداشت.
درساحه فرهنگی، آزادی اندیشه و بیان و نشر جراید تامین شد. همچنین برای تامین و حدت ملی و مساوات بین اقوام مختلفه کشور، بردگی قوم زحمتکش هزاره را ملغی قرار داد.
برای اولین بار در تاریخ کشور ما در سال ۱۳۰۲ برابر با ۱۹۲۳ قانون اساسی بنام نظامنامه اساسی از طرف لویه جرگه یا مجلس کبیر ملی که در آن زمان عالیترین مرجع قانون گذاری در کشور (مطابق شرایط آن زمان) بود به تصویب رسید.
تا پیش از عصر شاه امان الله زنان که در زندگی اجتماعی سهمی نداشتند در اثر توجه خاص شاه نخستین بار در سال ۱۹۲۰ انجمن حمایت نسوان توسط کبرا خواهرشاه تاسیس شد. ایجاد سیستم تعلیم و تربیه دختران که قدم اول اصلاحات اجتماعی شاه را تشکیل میداد در جنوری ۱۹۲۱ اولین مکتب دخترانه در تاریخ افغانستان در شهر کابل در ناحیه شهرآرا گشایش یافت این مکتب پنجاه نفر شاگرد داشت، شاگردان مرکب بودند از دختران خردسال و زنان جوان اسمارسمیه محمودطرزی که در خارج از افغانستان تحصیل کرده بود اداره و تدریس این مکتب را به عهده داشت و همچنین یک تعداد معلمه [آموزگار] های ترکی، آلمانی و هندی در آنجا تدریس می کردند.
مساعی* شاه تنها به انکشاف تعلیم و تربیه زنان منحصر نماند بلکه در همین سال به نشر مجله مخصوص زنان بنام ارشاد نسوان اقدام شد که مسئولیت آن نیز بعهده اسمارسمیه طرزی بود و اولین شماره آن در ۱۷ مارچ ۱۹۲۱ به نشر رسید. این نشریه به شکل مجله یا هفته نامه تا سال ۱۹۲۵ به نشر ادامه داد. مضامین آنرا بیشتر موضوع حقوق زنان، مواظبت کودکان، وغیره مطالب مربوط به زنان تشکیل میداد.
در سال ۱۹۲۴ مکتب دختران دوباره بسته شد، زیرا روحانیون و یک عده از محافظه کاران که مخالف اصلاحات، مخصوصاً مخالف شدید تعلیم و حقوق زنان بودند بعضی از قبایل جنوب کشور را به شورش علیه شاه و بر ضد اصلاحات او تحریک نمودند.
شاه برای رفع شورش بار دوم با دایر نمودن لویه جرگه در پغمان موضوعاتی را که روحانیون و سایر مخالفین او با آن ضدیت داشتند مورد بحث قرار داد که از آنجمله بطور مشخص موضوع تعلیم و تربیه دختران بود، شاه روی ضرورت تعلیم و تربیه دختران دلایلی اقامه نمود و بیان داشت "زنان نباید در فضای تاریک جهل ننگه داشته شوند زیرا آنان در منزل مربی و مسئول تربیت کودکان خویش اند" و همچنان شاه در همین مجلس رفع حجاب یا چادری زنان را

پیشنهاد کرد. اما مخالفین، پیشنهادات شاه را قبول نکرده موفق شدند مکتب را مسدود سازند، که در اثر تلاش و کوشش شاه امان الله و ملکه ثریا چند ماه بعد مکتب دوباره گشوده شد، اما نه در جای سابق آن در شهرآرا، بلکه دختران در قصرشاهی بطور مکتب خانگی تدریس می شدند.

درساحه کار تغییراتی به وجود آمد و برای اولین بار یک تعداد محدود زنان در فابریکه نساجی به عنوان کارگر استخدام شدند. در ساحه صحت نیز تغییرات رخ داد و برخلاف شاهان پیش از شاه امان اله که برای خود و خانواده خود طبیب از خارج از کشور استخدام می کردند و در آنوقت در سرتاسر افغانستان صرف دو شفاخانه وجود داشت یکی ملکی* و دیگری نظامی آنهم در شهرکابل. در موقع واکسیناسیون عمومی تنها مرد ها و اطفال واکسین می شدند اما زنان از آن محروم بودند!!

درجنوری ۱۹۲۴ اولین بار یک شفاخانه [بیمارستان] زنانه بنام شفاخانه مستورات درشهر کابل تاسیس شد که در آن دو تن دکتران زن و دو قابله آلمانی و ایتالوی و یک داکتر نسائی* کارمی کردند. با وجود تلاش زیاد، شاه موفق نشد که مکاتب دختران را خارج از شهر کابل توسعه دهد، اما توانست مکاتب پسران را در سایر ولایات که تا اوایل قرن بیست در تاریکی قرون وسطائی نگه داشته شده بودند توسعه دهد و نیز در اثر توجه خاص شاه به نشر جراید در آنجا اقدام شد.

در اواخر سال ۱۹۲۷ شاه امان الله و ملکه ثریا بخاطر معرفی افغانستان و اخذ کمک های انکشافی به بعضی از کشورهای همجوار و کشورهای غربی و مصر مسافرت نمودند. شاه و ملکه ثریا در ترکیه و اروپا به گرمی زیاد بدرقه شدند اما در ایران که هنوز برنامه رفع حجاب زنان روی دست نبود، ظاهر شدن ملکه افغانستان بدون روبند عکس العمل منفی تولید نموده و ملاقات شاه امان الله و ملکه ثریا با رضاشاه پهلوی (رضاخان) رسمی و عاری از هرگونه گرمی و احساسات بود. شاه در جنوری ۱۹۲۸ با دید و نظر تازه از سفر بازگشت و به اصلاحات جدیدی اقدام نمود و در صدد آن شد که بزرگترین تغییرات را در کمترین وقت در زندگی مردم افغانستان بوجود آورد. بنابراین به ابتکار عمده ای دست زد و آن انتخاب یک هیئت ۸-۱۰ نفری از زنان بود برای اشتراک در سومین لویه جرگه که به تاریخ ۲۸ اگست تا ۵ سپتمبر ۱۹۲۸ برابر با ۶ سنبله برابر با ۱۳۰۷ در پغمان منعقد شد و زنان نیز برای اولین بار درآن به عنوان وکلا درصاف مردان قرار گرفتند. شاه دراین مجلس خطابه ای چند راجع به مزایای تمدن جدید و حقوق زنان ایراد کرد و تاسیس اولین پارلمان را پیشنهاد نمود و همچنین تقاضا کرد که ملکه ثریا به عنوان ملکه رسمی افغانستان قبول گردد، این پیشنهادات از طرف لویه جرگه قبول شد اما کارهای اصلاحاتی شاه که هدف آن رفاه عامه و بهبود امور شخصی و اجتماعی زنان بود، مانند شامل ساختن اطفال به مکتب و تدریس یکجائی دختران و پسران در صنوف پائین، جلوگیری از ازدواج اجباری اطفال و محدود ساختن تعددزواج، انتخاب همسر و تعیین حداقل سن ازدواج و رفع روبند یا حجاب. مورد اعتراض شدید مخالفین قرار گرفته رد شد.

با وجود مخالفت روز افزون مخالفین بر ضد دمکراسی و آزادی و علیه حقوق زنان و تبلیغات ضد شاه امان الله، شاه یک تعداد از دختران جوان را جهت تحصیلات عالی به ترکیه فرستاد که این عمل آتش شورش را شعله ورتر ساخت.

عدم موفقیت شاه این بود که در یک کشور عقب نگه داشته شده و قرون وسطائی مانند افغانستان که قشر حاکم بر جامعه را روحانیون، سران قبایل و ملاکان تشکیل می دادند و اینها اصلاحات شاه را برضد منافع خود می دانستند، مسئله آزادی و رفع روبند زنان را بهانه گرفته، مردم را بر ضد شاه تحریک و باعث شورش در سراسر کشور شدند.

مجددی ها که از با نفوذترین خانواده های روحانی کابل بودند فتوای کفرشاه را بدست خط تقریباً چهارصد نفر از علمای دینی رسانیده و به ولایت جنوبی فرستادند که بدین وسیله مردم آنجا را بیشتر علیه شاه تحریک نموده، آتش شورش قبایلی را دامن زدند. از جانب دیگر دولت انگلیس که نمی خواست در همسایگی هند برتانوی یک افغانستان قوی و مترقی آنهم

مخالف با امپراطوری انگلیس وجود داشته باشد بنابراین در داخل سرحدات شرقی باهمدستی عناصر ارتجاعی و عقب گرای اشرافی که در داخل دستگاه دولت فعال بودند و به کمک روحانیون و جاسوسان انگلیس، در نقش رجال مقتدر شروع به کار شکنی نموده و باعث تضعیف بیشتر دولت شدند.

هدف انگلیس از ایجاد اختلال در افغانستان، این بود تا دولتی را در آنجا بوجود بیاورد که با

حفظ استقلال ظاهری، سیاست خارجی کشور را برخلاف شاه امان الله مربوط به تمایلات دولت انگلیس ساخته و در عین حال دولت جدید بقدری مرتجع باشد که بتواند از هرگونه ترقی و تحول اجتماعی جلوگیری نموده، مانع وحدت و اتحاد ملی در افغانستان گردد.

حکومت اغتشاشی حبیب الله کلکانی [بچه سقا] از ۱۵ جنوری ۱۹۲۹ تا ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹
در شمال کابل نیز روحانیون به شمول مجددی ها، جنرال ها و محمدزائی ها مانند سردار عثمان خان و شاه محمودخان (غازی!) (او در زمان سقا رییس تنظیمه در ولایت مشرقی شد) شخصی را بنام حبیب الله کلکانی معروف به بچه سقا [سقا] که به دزدی، رهنزدی و انبساط کشی اشتغال داشت، با دادن پول و اسلحه البته به اشاره انگلیس در برابر شاه امان الله تحریک و حمایت نموده، به تاریخ ۱۵ جنوری ۱۹۲۹ او را پادشاه افغانستان ساخته و خادم دین رسول الله لقب دادند.

بچه سقا که شخص بیدانش و بیسوادی بود به مجردیکه نظام امور را بدست گرفت به اصلاحات امانی خط بطلان کشیده و قوانین موجوده را بشمول نظامنامه اساسی ملغی قرار داد. مکاتب دختران و پسران را مسدود ساخت. وزارتخانه ها و کرسی های مهم دولتی را بین رفقای دزد و رهن خود تقسیم کرد.

نادرخان (پدر ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان ۱۹۷۳-۱۹۳۳) که در زمان شاه امان الله وزیر حربیه او بود با اصلاحات شاه بخصوص با حقوق زنان مخالفت نموده از وظیفه اش استعفاء داد و با برادرانش به فرانسه رفت. زمانیکه بچه سقا زمام امور را بدست گرفت، نادرخان باید طبق وعده کتبی قبلی از راه شوروی به قندهار رفته و با شاه امان الله می پیوست. اما نادرخان با برادرانش از فرانسه به کشور هند رفته و در آنجا با نمایندگان انگلیس در تماس شد. و برای جلب اعتماد انگلیس از همکاری با شاه امان الله صرفنظر نموده و اظهار داشت که، او و برادرانش در برابر شاه امان الله هیچگونه تعهدی ندارند. شاه امان الله که در آن موقع در قندهار بود و می خواست کابل را دوباره بدست بیاورد و انتظار نادرخان را به قندهار داشت. اما نادرخان به عوض آنکه به قندهار برود، با مشوره با انگلیس به ولایت جنوبی رفت و در آنجا انگلیس سپاهی از مردم قبایل جنوبی، مجهز با اسلحه انگلیسی برای او قبلا تهیه کرده بود. نادرخان در آنجا برای اشغال کابل و برای بدست آوردن سلطنت برای خودش آمادگی گرفته و درصدد آن شد تا در بین طرفداران سقا به نفع خود تفرقه اندازی کند، چنانچه به این کار موفق شد. شاه امان الله که از این ناحیه مایوس شده بود از دولت شوروی تقاضای کمک کرد، شوروی در اوایل در مورد بچه سقا براین عقیده بود که چون او پسر یک نفر سقا است بنابراین متعلق به طبقه زحمتکش بوده و دولت شوروی حرکت او را باید انقلابی شمرده و او را در برابر شاه امان الله حمایت نمایند. اما بعدا قیام بچه سقا را ناشی از دسیسه انگلیس دانسته و برای ناکام ساختن انگلیس حاضر شد به شاه امان الله کمک کند. اما هنوز نیروهای شوروی از دریای آمو نگذشته بودند که از طرف مردم سمت شمال مجبور به عقب نشینی شدند. شاه امان الله چون زمینه را برای خود تنگ دید به تاریخ ۲۳ می ۱۹۲۹ از سلطنت استعفاء داد و افغانستان را از راه قندهار ترک گفت.

هنوز پنج ماه از زمامداری سقا نگذشته بود که ملاها و مجددی ها و سایر روحانیون نظرشان را نسبت به بچه سقا تغییر داده و در سراسر کشور بر ضد او شروع به تبلیغات نمودند زیرا با خروج شاه امان الله از افغانستان، بچه سقا برای انگلیس مورد دلچسپی نبود. انگلیس روی کار آمدن بچه سقا را، راه حل موفقی برای پرکردن خلای سیاسی تا به قدرت رسیدن شخص مطلوب خود یعنی نادرخان می دانست. به اینصورت قدم به قدم زمینه بدست آوردن قدرت را برای او مساعد ساخت تا نفوذش را در سراسر کشور گسترش دهد. بلاخره بعد از ۹ ماه اغتشاش دولت بچه سقا سقوط نمود و اختلالی که برای از بین بردن رژیم امانی ایجاد شده بود با کشته شدن هزار ها نفر از مردم کشور و انهدام هسته های تحول و ترقی خاتمه یافت.

عصرشاه امان الله محصل استقلال افغانستان یکی از بهترین دوره های تاریخ کشور ما تا به امروز بشمار میرود. البته به معنی این نیست که مردم افغانستان امروز به زمان شاه امان الله برگردند. او در زمان تاریخی خود مثبت بود اما خواسته های مردم امروزی بسیار فراتر از اصلاحات نیم بند شاه امان الله است "بخصوص در مورد حقوق زنان و آزادی مطبوعات"

سوال این است که: چرا
ملاها، مجددی ها، آخوندزاده ها، صاحب زاده ها، محمدزائی ها و سایرین یک دزد و یک انسان
بی دانش را نسبت به محصل استقلال افغانستان و نسبت به یک شاه نوآور و ملت خواه
ترجیح دادند؟؟
تعلیم و تربیت زنان و رفع حجاب را که روحانیون فوق الذکر یک عمل غیر اسلامی می دانستند
آیا انسان کشی، دزدی و غارتگری از نظر ایشان یک عمل اسلامی بود؟؟
جای شک نیست که شاه امان اله اشتباهاتی را مرتکب شد، اما با آنهم باید یک دزد را
نسبت به او ترجیح می دادند!!
آیا شخصیت مناسب و پاک در افغانستان وجود نداشت؟؟
چرا مجددی ها و غیره، شخصیتی را از بین خود پادشاه نداشتند؟ آیا شخصیت و اهلیت خود
آنها حتی پائین تر از یک دزد بی دانش بود؟؟ و یا اینکه سر تسلیم به اراده انگلیس فرود آورده
راهی را در پیش گرفتند که خواست انگلیس بود!!

سلطنت نادرشاه (۱۳۰۸-۱۳۱۲) ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳

نادرخان در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ برابر با ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ قدرت را بدست گرفت و به تعقیب آن همه
قوانین امانی و نظامنامه او را ملغی قرار داد و از اصلاحات آن عصر صرفنظر کرد. نادرشاه که
اساساً با حقوق و تعلیم زنان مخالف بود مدارس دختران را مسدود ساخت و دختران جوانی را
که در عصر امانی جهت تحصیلات عالی به ترکیه فرستاده شده بودند فوری به کشور خواسته
و بمجرد مواصلت به فرودگاه کابل از همانجا با چادری و دلاق به خانه های شان فرستاد و زنان
را به حجاب مکلف نمود. از تعلیم دختران بکلی صرفنظر و مکاتب پسران را تنها به شهر کابل
محدود ساخت.

همچنین مردان جوانی را که جهت تحصیل به ترکیه اعزام شده بودند دوباره بوطن خواسته
یکعده آنها را بصورت علنی به قتل رسانیده و عده دیگر را زندانی کرد. که بعداً در زندان از بین
برده شدند.

نادرشاه پس از جلوس به سلطنت کابینه اش را تشکیل داد و وزارتخانه ها را بین برادران و
اقوام نزدیک خود تقسیم نمود، صرف وزارت عدلیه را بعهده یکی از مجددی ها که در سقوط
شاه امان الله سهم عمده داشت سپرد. شاه جدید در قدم نخست به قلع و قمع هواخواهان و
نزدیکان شاه امان الله اقدام نمود. مردهای خانواده ها را به قتل رسانیده، زنان و کودکان آنها را
برای مدت زیادی زندانی، اموال و دارائی شان را به نفع شخصی خانواده خود ضبط و تاراج کرد.
نادرشاه در اکتوبر ۱۹۳۱ قانون اساسی جدیدی را به عنوان اصول اساسی توسط شورای
انتخابی خود (لویه جرگه) به تصویب رسانید که این قانون صلاحیت نهائی را ظاهر بین شاه،
قشر روحانی و علمای دینی تقسیم می کرد.

در زمان سلطنت نادرشاه شورش هائی در مناطق مختلفه افغانستان صورت گرفت که بعضی
به وساطت روحانیون و یا بزرگان قوم خاموش ساخته شد و برخی دیگر به حدت و شدت
سرکوب گردید، از آنجمله شورش مردم کوهدامن را می توان نامبرد. نادرشاه به اساس
سیاست تفرقه افکنی خود و افروختن کینه بین مردم مناطق مختلفه، مردم قبایل جنوبی را با
پول و اسلحه مجهز ساخته و به سرکوب مردم کوهدامن فرستاد، مردم قبایل جنوبی برعلاوه
کشتار بی رحمانه مردم آنجا از چور و غارت و حتی از تجاوز بر زنان دریغ نکردند. نادرشاه که
رفع حجاب را غیراسلامی می دانست! برای رسیدن به اهداف خود تجاوز بر زنان را که یک
عمل غیر اسلامی و غیر انسانی است روا و مجاز دانست. این برخورد خاطره ای تلخی از
تبعیض و تفرقه افکنی دولت نادرشاه تا به امروز در اذهان مردم کشور ما بجا گذاشته است.
در زمینه سیاست خارجی نادرشاه برخلاف شاه امان اله برای انگلیس مقام خاصی قایل شده
بود و هیچ کاری را بدون مشوره با انگلیس انجام نمیداد. در مطبوعات هند و سایر کشورها در
مقاله های متعددی منتشره آنوقت، راجع به معاهده قبلی بین نادرشاه و انگلیس گزارش داده
شده بود که در صورت احراز نادرشاه به سلطنت افغانستان داخلی خود را حفظ نماید
اما در امور خارجی و بین المللی با مشوره انگلیس رفتار کند. انگلیس هم در مقابل دولت
جدید را در برابر دشمنان داخلی و خارجی حمایت نماید این وضع بین دو طرف تا زمان خارج
شدن انگلیس از نیم قاره هند تا ۱۹۴۸ دوام داشت.

چون نادرشاه و برادرانش به قشر روشنفکر اعتماد نداشتند، سعی کردند نخست دست این طبقه را از فعالیت سیاسی کوتاه سازند، برای این منظور عده ای از روشنفکران را صرف به جرم روشنفکری، زندانی نمودند که بعداً در آنجا بطور مرموزی کشته شدند. وهم یک تعداد را بصورت علنی به قتل رسانده و عده ای دیگر را تبعید نمودند. بدیهی است که چنین پیش آمدی در برابر قشر روشنفکر جامعه باعث تشنج بیشتر اوضاع ناآرام سیاسی در کشور شده و در نتیجه آن بتاريخ ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ برابر با ۸ نومبر ۱۹۳۳ در محفلی که به مناسبت توضیح شهادتنامه های شاگردان [دانش آموزان] دبیرستان ها در باغ ارگ شاهی ترتیب یافته بود نادرشاه توسط جوانی بنام عبدالخالق شاگردی از لیسه امانی به قتل رسید.

چون منورین مبارز کابل که از قتل های دسته جمعی و زندانی شدن روشنفکران بستوه آمده بودند، یک تعداد از آموزگاران لیسه امانی و دیگر مبارزین درکافه مته سنگ در شهر کابل که تقریباً شکل کلوب سیاسیون را گرفته بود، جمع شده به صحبت های سیاسی می پرداختند و افکار ضدولت را پخش می کردند. عبدالخالق نیز در این تجمعات سهم می گرفت. نامبرده جوان هفده ساله و از قوم زبر ستم هزاره بود. بعد از کشته شدن نادرشاه، عبدالخالق در همان ارگ شاهی دستگیر شد. تحقیق او را برادران نادرشاه به عهده گرفتند. عبدالخالق را به شکل قرون وسطائی شکنجه نموده و به شیوه غیر انسانی بدن او را بندبند جدا کردند تا جان سپرد. و همچنین هم صنفان و رفقای او را که همه جوانان ۱۵-۱۷ ساله بودند، چون او بقتل رسانیده و یا زندانی ساختند تا وقتی که در زندان چشم از دنیا بستند.

همچنان یک تعداد از معلمین لیسه امانی، روشنفکران و حتی زندانیان سیاسی را که در موقع قتل نادرشاه در زندان بودند بجرم همدستی با عبدالخالق کشتند. پدر، برادران، کاکا و مامای او را نیز به قتل رساندند. حتی از کشتن زنان و اطفال دریغ نکردند، مادر، خاله و خواهر ۹ ساله او را بنام حفیظه در زندان ارگ کشته و اجساد شان را در شهدای صالحین درمحل نامعلومی در قبر دستجمعی دفن کردند. اگرچه عبدالخالق شهید به هدف خود که شاید سقوط سلطنت و حکومت خانوادگی نادرشاه بوده باشد موفق نشد، اما با از دست دادن جان خود و کشتن نادرشاه توانست خانواده او را وادار سازد تا از کشتار مردم بی گناه دست بردارند خانواده نادرشاه اگرچه ظاهراً از کشتن زندانیان سیاسی صرفنظر نمودند و مدت حبس آنها را که به اعدام محکوم کرده بودند به حبس دوام تبدیل کردند لیکن با آنهم زندانی ها در زندان بطور مرموزی کشته می شدند!

سلطنت ظاهرشاه ۱۹۳۳-۱۹۷۳

بلافاصله بعد از کشته شدن نادرشاه بتاريخ ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ برابر با ۸ نومبر ۱۹۳۳ پسرش ظاهرشاه پادشاه شد. رژیم مستبد نادرشاه و برادرانش که بقا و دوام خود را در ادامه استبداد می دیدند، در برابر مردم افغانستان از هیچگونه تشدد دریغ نکردند. با وجود کشتار های دستجمعی و شکنجه های گوناگون در زندان و با داشتن دستگاه جاسوسی وسیع و وسایل حفظ جان خود، آنها که نتوانسته بودند از کشته شدن نادرشاه جلوگیری نمایند و حادثه قتل نادرشاه غیرمترقبه رخ داده بود، از این بعد حکومت نظامی برادران به حکومت جلادی تبدیل شده و سلطنت جدید نخستین بنایش را روی جویباری از خون فرزندان وطن دوست کشور گذاشت. بعد از جلوس ظاهرشاه به سلطنت در شکل حکومت و اداره کشور هیچ تغییری وارد نشد کابینه برادران بطور سابق به کار خود ادامه داد، اما با تشدد و استبداد بیشتر، دستگاه جاسوسی توسعه بیشتر یافت. معارف تخریب و دروازه های افغانستان بروی دنیای خارج بسته شد.

بطوریکه در شروع نیز تذکر داده شد، کشور افغانستان متشکل از اقوام متخلفه، با زبان های جداگانه می باشد، اما مسئله قومیت و زبان مشکلی را در مناسبات مردم با یکدیگر و در ارتباط شان با مقامات دولتی ایجاد نکرده بود زیرا زبان فارسی زبان رسمی و زبان معاملات در کشور بشمار میرفت و حلقه وصل و یگانگی را بین عناصر مختلفه مردم تشکیل میداد. احمدشاه ابدالی با آنکه پشتو زبان بود و به آن زبان شعر می گفت با درک این واقعیت زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی و زبان معاملات دولتی حفظ کرد. جانشینان او شاهان سدوزائی و امیران محمدزائی نیز از این روش پیروی کردند.

متاسفانه در زمان نادرشاه به اساس سیاست تفرقه افکنی به تبعیضات زبانی و قومی دامن زده شد و به عوض آنکه به رشد و تقویت زبان پشتو سعی بعمل آید، بصورت آنی زبان پشتو به عنوان زبان رسمی تحمیل شد در حالیکه در آن زمان نه کتب درسی به زبان پشتو وجود داشت و نه آموزگاران خود به پشتو بلدیت داشتند و نه دانش آموزان و همان طور نه مامورین و نه مراجعین زبان پشتو را به خوبی بلد بودند. که این طرز عمل خسارات مادی و معنوی زیادی را در معارف و دستگاه دولت بیار آورد. این وضع تقریباً تا اواسط ۱۹۴۶ دوام داشت و با در نظر داشت خسارات تصمیم گرفته شد که در ولایت کابل و سایر مناطق فارسی زبان به زبان فارسی و در متبافی مناطق باید به زبان پشتو تدریس شود. و همچنین کورس های اجباری پشتو دایر شد و به کسانی که پشتو می دانستند امتیازاتی داده می شد. تا ختم سلطنت ظاهرشاه به رشد زبان ملی فارسی و سایر زبان های مروج در افغانستان توجهی نشد. بخصوص بعد از آن که در ۱۹۳۳ در آلمان و دیگر کشورهای اروپائی نظریه برتری طلبی نژادی درحال گسترش بود یک عده از شخصیت های سلطنتی افغانستان گرویده فلسفه برتری طلبی نژادی شده و ادامه آنرا در افغانستان به عنوان سیاست فرهنگی جدید در محل اجرا قرار دادند و جهت نشر و تبلیغ ایدئولوژی ناسیونالیستی نژادی طوریکه در آلمان روی دست گرفته شده بود، نویسندگان مجبور ساخته شدند تا در رابطه با برتری نژادی به نشریات بپردازند. این عمل باعث ایجاد بدبینی و بی اعتمادی در بین اقوام مختلف افغانستان شده و حس برتری طلبی را در بین بعضی از اقوام کشور تقویت نمود. باید گفت که برتری طلبی های زبانی، قومی و مذهبی که ریشه در آنزمان دارد تا به امروز دامن گیر مردم افغانستان است. معارف بشکل محدود و تدریجی انکشاف یافت. از نفوذ افکار جدید مخصوصاً از دموکراسی و آزادی جلوگیری شده و برای این مقصد در برنامه درسی مکاتب کلمات "آزادی خواهی" و "دموکراسی" از کتب درسی حذف گردید. در ساحه مطبوعات مانند زمان نادرشاه آزادی اندیشه و بیان و قلم و همچنین اجتماعات ممنوع قرار داده شد و در هیچ محفل و مجلسی سخن درباره سیاست داخلی و خارجی کشور زده نمی شد. این رژیم مستبد از هیچگونه استبداد در برابر مردم افغانستان خودداری نکرد و برنامه اساسی آن عبارت بود از نگه داشتن کشور در حالت عقب ماندگی قرون وسطائی، جلوگیری از توسعه معارف، کشتن روح شهامت و مقاومت ملی، ایجاد نفاق و تفرقه و برهم زدن وحدت ملی و نگه داشتن مردم در گرسنگی و فقر به این استدلال که در صورت زندگی مرفه، مردم به فکر آزادی، دموکراسی می افتند! با وجود محدودیت ها و سرکوب مداوم مردم، روشنفکران، آزادی طلبان، جمهوری خواهان و سایر مبارزین در برابر رژیم ظالم و مستبد سکوت نکرده و به اشکال مختلف برای رهائی مردم از چنگال استبداد به اقداماتی متوصل شدند، اما تعداد زیادی از آنها متاسفانه توسط حکومت دستگیر و به شدت سرکوب شدند و سال های زیادی را بدون محکمه در زندان های به شرایط غیرانسانی و در سلول های انفرادی (کوته قلفی) همراه با شکنجه های روحی و جسمانی گذراندند. زنان و خانواده های شان تحت تعقیب پلیس قرار گرفته دختران و پسران آنها از مکتب اخراج و از تحصیل در دانشگاه محروم شدند.

در دوران سلطنت ظاهرشاه اوضاع ظاهراً آرام بنظر می رسید زیرا بعد از ریختن خون های روشنفکران مخالف با روش دولت و سایر مبارزین و سرکوب سران قوم و قیام های سیاسی مردم فضای کشور را آرامشی ناشی از ترس و دهشت رژیم مستبد، فراگرفته بود. همچنین دولت نقاب شریعت برچهره کشیده بود و هم قشر روحانی را بعنوان نمایندگان دین و مذهب در کنار خود داشت که اینها با وعظ و خطابه تمام مصایب و آلام اجتماعی مردم و استبداد دولت را امر قضا و قدر و از جانب خدا برای مردم تلقین و تبلیغ می نمودند.

خاندان سلطنتی که در اوایل شدیداً مخالف تعلیم زنان بودند، نظر به ایجابات زمان نخستین مکتب دخترانه، لپسه زرغونه در سال ۱۹۴۱ در شهر کابل تاسیس شد. بعد ها بصورت تدریجی مکاتب دیگری در شهر کابل و مراکز بعضی از ولایات تاسیس گردید. موسسه نسوان در ۱۹۴۶ تاسیس و مجله میرمن [زن] به نشر رسید. در اوایل دهه ۵۰ فاکولته [دانشکده] های ادبیات و علوم ساینس بروی زنان گشوده شد که بعد از ختم تحصیل زنان صرف باید آموزگار می شدند. در اوایل همین دهه با وجود قیودات چادری و محدودیت های اجتماعی زنان، چند تن از زنان هنرمند بنام های آزاده، وطن دوست، پریشان و پروین پا روی همه موانع گذاشته و حاضر شدند برای اولین بار آهنگ های گیرای شان را از رادیو کابل بشنوای مردم برسانند.

لطیفه کبیرسراج اولین گوینده ای زن بود که شبانه اخبار جهان را از راه رادیو پخش می کرد. و چندی بعدتر زنان به جهان تیاتر راه یافتند. حبیبه عسکر اولین زنی است که روی صحنه تیاتر ظاهر شد. واقعاً این زنان با جرئت و با شهامت بودند که دروازه های اجتماع و هنر را به روی زنان باز نموده و تحولات تدریجی را در زندگی اجتماعی زنان باعث شدند. فاکولته طب [دانشکده پزشکی] برای مردان در سال ۱۹۳۲ تاسیس شده بود و زنان از تحصیل در رشته طب محروم بودند. تا اینکه در ۱۹۵۶ به این ضرورت پی برده شد و فاکولته طب بروی زنان باز شد. زنان در اوایل در شفاخانه مستورات و جدا از مردان تدریس می شدند. یک سال بعد از آن محصلات دانشکده طب برای رفع حجاب یا چادری دست به تظاهرات زده و بدون چادری روی لوچ (به قول شاهدان عینی) از شفاخانه مستورات جانب صدرات* روان شدند هنوز چند قدمی دور نرفته بودند که تظاهرات توسط قوای پلیس پراکنده شد. فردای آن روز سه تن از دانشجویان به اسمای رونا غبار، سیده محمودی و ناهیدکاکر از فاکولته طب اخراج شدند. چند روز بعد از این حادثه ناهیدکاکر دوباره به فاکولته طب پذیرفته شده!! و ملقب به آناهیتا می شود. [منظور همان آناهیتا است که در کودتای خلقی و پرچمی ۱۹۷۸ لقب راتب زاد را گرفت] روناغبار و سیده محمودی که از خانواده های مبارز و دختران پدران مبارز بودند و در آن موقع پدران پدران شان زندانی سیاسی بودند، برای همیشه از تحصیلات در فاکولته طب محروم شدند.

از ختم دوره شاه امان الله باین سو دولت که در مسئله حقوق زنان روش ارتجاعی و محافظه کارانه داشت، چنانچه نادرشاه مکاتب دختران را بسته و حجاب زنان را یکی از مهره های اساسی خط و مشی خود اعلام کرده بود اما نظر به ایجابات زمان که تعلیم دختران را ضروری می ساخت، در زمان صدارت هاشم خان اولین بار مکتب قابله گی در شهر کابل تاسیس شد که بعد در صدارت شاه محمود (غازی!) این مکتب به رشديه ارتقاء یافت. معلمه ها و شاگردان این مکتب برای بار اول رفع حجاب یا چادری را تبلیغ و تقاضا کردند. بار دوم رفع چادری از طرف دانشجویان فاکولته طب تقاضا شد که آن را در بالا توضیح داده ام. نظر به مقتضیات و ایجابات عصر و خواست زنان دولت که نمی توانست از رفع حجاب چشم پوشی کند. بنابراین در سال ۱۹۵۹ به زنان اجازه داد شد تا حجاب از چهره بردارند اما این تصمیم بدون آنکه بشکل رسمی اعلام شود در یکی از شب های جشن استقلال ملکه حمیرا و زنان صدراعظم و وزیر خارجه در منطقه جشن بدون حجاب ظاهر شدند که به این صورت رفع حجاب شکل رسمی گرفت و زنان مامورین عالی رتبه و افسران نیز به تشویق دولت از آن پیروی کردند. اندکی بعد روش مذکور در ولایات نیز عملی شد.

البته رفع حجاب در سراسر افغانستان بدون اعتراضی پذیرفته شد. تنها در شهر قندهار در تظاهراتی که از طرف اهل کسبه برضد اخذ و طرز حصول مالیات صورت گرفته بود یک تعداد محدودی از ملاها و روحانیون ضد رفع حجاب به آن پیوسته بودند که حکومت برای جلوگیری از تظاهرات از نیروی پلیس و قوای نظامی استفاده نموده که در نتیجه آن عده ای کشته و تعداد نامعلومی زخمی و زندانی شدند اما حکومت این تظاهرات را عکس العمل در برابر رفع حجاب وانمود ساخت. ناگفته نباید گذاشت که در مدت ۳۳ سال سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه در افغانستان حکومت قانونی واقعی وجود نداشت، در طول این مدت صرف خانواده شاهی بود که هم سلطنت میکرد و هم حکومت. ظاهرشاه نهایتاً به این درک رسیده بود که به هیچ شکلی از تشدد نمی توان احساس آزادی خواهی را در نهاد مردم محوه کرد و بنابراین در مارچ ۱۹۶۳ برای نخستین بار شخصی را خارج از خانواده شاهی به تشکیل کابینه جدید موظف ساخت و به تعقیب آن هیئتی جهت تهیه مسوده قانون اساسی تعیین شد. در اکتوبر ۱۹۶۴ برابر با میزان ۱۳۴۳ قانون اساسی جدید نافذ گردید. اگرچه در قانون اساسی جدید جدائی سلطنت از حکومت تصریح شده بود، اما ظاهرشاه کماکان در امور حکومت مداخله نموده اعضای کابینه را از میان اشخاص مورد اعتماد خود تعیین می کرد.

در ۱۹۶۴ بعد از انفاذ قانون اساسی برای اولین بار چهارتن از زنان، رقیه حبیب، خدیجه احراری،

معصومه عصمتی وردک و آناهیتا به عنوان وکیل در شورای ملی انتخاب شدند و از سال ۱۹۶۵ بعد زنان در کابینه پذیرفته شدند. کبرا نورزائی به حیث وزیر صحتیه و شفیه ضیائی به حیث وزیر مشاور تعیین گردیدند.

زنان در دانشگاه کابل در شقوق مختلفه به تحصیل پرداخته و در موسسات دولتی و غیر دولتی مشغول کار شدند. و همچنین زنان جهت ادامه تحصیلات به خارج اعزام گردیدند. ظاهرشاه با وجود تحولات بسیار ناجیزی که در کشور رخ داده بود از انتقال قدرت واقعا بدست مردم ترس داشت، بنابراین توشیح قانون احزاب سیاسی و قانون مطبوعات را به تعویق انداخت تا اینکه در سرطان ۱۳۵۲ اگست ۱۹۷۳ زمانیکه جهت سفر تفریحی به ایتالیا رفته بود بوسیله کودتای نظامی توسط داودخان به کمک و همدستی خلقی ها و پرچمی ها از سلطنت خلع گردید. و درسنبله ۱۳۵۲ سپتمبر ۱۹۷۳ در حالیکه از اشتراک خلقی و پرچمی در کودتا واقف بود رسماً از سلطنت استعفاء داد و رژیم جمهوری را برای کشور افغانستان به رسمیت شناخت.

این تاریخ مختصر نشان می دهد که برخلاف ادعای طرفداران ظاهرشاه، ایشان تبعیدی نبودند بلکه خود استعفاء داده و در ایتالیا زندگی می کرد. درعین حال نشان می دهد که به استثنای شاه امان اله، مردم افغانستان از هیچ شاهی، خیری ندیده اند و طرفداران ظاهرشاه امروز به ضم خود روی بی حافظ گی تاریخی مردم افغانستان حساب کرده و تبلیغ می کنند که گویا در زمان او همه چیز در امن و امان و دمکراسی برقرار بوده است. اما قشر مترقی و روشنفکر افغانستان همراه با مردم افغانستان تاریخ را هیچگاه فراموش نخواهند کرد. بهمین جهت حتی امروز ورود ظاهرشاه به افغانستان و ادعای در کنار مردم بودنش، بدون حداقل محکوم کردن کلیه جنایاتی که خانواده آنها بر مردم افغانستان روا داشته ذره ای حس اعتماد برنخواهد انگیخت.

ادامه دارد.

نوشته دنیا ۲۰۰۳، ۰۸، ۰۴

آمار ها و ارقام از منابع زیر گرفته شده است:

- افغانستان در مسیرتاریخ: میرغلام محمد غبار جلد اول و دوم: میرغلام محمد غبار
- افغانستان در پینج قرن اخیر: محمد صدیق فرهنگ
- یادداشت های نویسنده

تشریح بعضی از کلمات:

حجاب :چادری یا روبند معمول در افغانستان

دلاق یا شوار. پوشش بخصوص زنان افغانستان در قرون وسطا

محصلات. زنان دانشجوی

مسدود. بستن

معلم. آموزگار، معلمه. آموزگار زن

برتانیه . انگلستان

هند برتانوی . اسم هندوستان در زمان که مستعمره انگلیس بود.

لوبه جرکه . مجلس کبیر ملی

صدراعظم: نخست وزیر، صدارت: نخست وزیری
ساحه. حوضه
انکشاف. رشد، توسعه
وزیر صحیه. وزیر بهداشت
ملکی عمومی

مستور. پوشیده- مستورات. پوشیده ها یعنی زنان